

روش استنباط فقهای مذاهب از قرآن

□ سید حسین خادمیان نوش آبادی *

چکیده

جامعیت قرآن در تمام اضلاع و ابعاد امری محتوم بوده که این واقعیت بدیهی در قرون مختلف از آغاز نزول تا کنون، اثبات و ثابت شده است.

قرآن که خود را کتاب هدایت معرفی نموده قطعا و یقینا، قابلیت رفع نیاز آدمیان را در تمام جوانب دارا می‌باشد.

تبیین و روش استنباط فروع فقاهی، یکی از مهم‌ترین مباحثی است که در طول قرون متمادی و در همه اعصار فقهای مذاهب درباره آن تلاش فقهی داشته‌اند.

این پژوهش در راستای پاسخ به پرسش این است که: روش فقهای مذاهب اسلامی در استنباط از قرآن مجید چیست؟ و با هدف بیان چگونگی استنباط آنان و اشتراکات و اختلافات فقهای مذاهب در این موضوع با استفاده از روش توصیفی و شیوه کتابخانه‌ای به این یافته رسیده است که تمام فقهای مذاهب اسلامی در فروع فقهی به قرآن مراجعه داشته و با روش‌های مشترک و یا متفاوت و با هر نوع بینش و نگرش فقهی قائل به استنباط از قرآن برای کشف و استنباط حکم فقهی موضوعات مختلف فقاهی اقدام روشمند داشته‌اند

کلید واژه‌ها: قرآن، روش استنباط، فقهای مذاهب، اخباریون، اصولیون، قرآن، احکام فقهی.

* دکتری تاریخ اسلام و دانش پژوه دکتری فقه مقارن جامعه المصطفی ص العالمیه.

مقدمه

قرآن کریم به عنوان یکی از دو ثقل به یادگار مانده از رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، مرجع مهمی در فهم حقایق در ابعاد مختلف است؛ «و نزلنا عليك الكتاب تبياناً لكل شیء» (نحل ۸۹) (و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم تا [حکم] هر چه را [که مورد نیاز بشر است] روش کند.

حضرت امیرالمومنین علیه السلام نقل می‌کند حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در یکی از

خطبه‌های خود در خصوص اهمیت استناد و ارجاع به قرآن کریم فرمودند:

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خَطَبْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ فَإِذَا
التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْأُمُورُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ
وَ مَا حَلَّ مُصَدِّقٌ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى
النَّارِ وَ هُوَ الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى السَّبِيلِ وَ هُوَ كِتَابُ تَفْصِيلٍ وَ بَيَانٍ وَ تَحْصِيلٍ هُوَ
الْفَضْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلِ وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَظَاهِرُهُ حُكْمُ اللَّهِ وَ بَاطِنُهُ عِلْمُ اللَّهِ تَعَالَى
فَظَاهِرُهُ وَثِيقٌ وَ بَاطِنُهُ لَهُ تُحُومٌ وَ عَلَى تُحُومِهِ تُحُومٌ لَا تُحْصَى عَجَائِئُهُ وَ لَا تُبْلَى
غَرَائِبُهُ فِيهِ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَ مَنَارُ الْحِكْمَةِ وَ دَلِيلٌ عَلَى الْمَعْرِفَةِ لِمَنْ عَرَفَ
النَّصِفَةَ فَلْيَرِغْ رَجُلٌ بَصَرَهُ وَ لِيَبْلُغِ النَّصِفَةَ نَظَرَهُ يَنْجُو مِنْ عَطْبٍ وَ يَتَخَلَّصَ مِنْ
نَسَبٍ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ حَيَاةٌ قَلْبِ الْبَصِيرِ كَمَا يَمْشِي الْمُسْتَشِيرُ وَ النُّورُ يُحْسِنُ
التَّخَلُّصَ وَ يُقِلُّ التَّرْبُصَ؛ (ابن ادریس حلی، ج ۲، ص ۶) وقتی فتنه‌ها چون پاره‌های
شبی تاریک راه خدا و راه نجات را بر شما مشتبه کردند، در آن هنگام بر شما باد به
قرآن، که او شفاعت کننده‌ای است که شفاعت و وساطتش امضاء شده و آن بسان
شکوه‌گری از نقائص بشر است که خدا او را تصدیق کرده، و هر کس آن را بعنوان
کارنامه پیش روی خود بگذارد، تا بدان عمل کند، او وی را بسوی بهشت
می‌کشاند، و هر کس آن را شت سر اندازد، و به برنامه‌هایی دیگر عمل کند، همان
وی را بسوی آتش می‌راند، قرآن دلیلی است که بسوی بهترین طریق هدایت می‌کند
و آن کتاب جداسازی حق از باطل است و کتاب بیان است . . . بنابراین بر هر
کسی لازم است که با دقت در آن نگرسته تا دچار هلاکت نشود، و از خلیدن خار
به چشمش رهایی یابد، چرا که تفکر مایه حیات قلب بیناست، چنین کسی مانند

چراغ بدستی می ماند که در تاریکی های شب، نور دارد. او سهولت می تواند از خطرهایی که تاریکی می آفریند رهایی یابد؛ علاوه بر اینکه در مسیر خود توقفی ندارد.

با تامل در روایت فوق، رجوع به قرآن جهت استنباط وظایف فقهی نیز یکی از روش های مصون ماندن از افتادن در مرداب فتنه و ... می باشد.

با دقت در متون فقهی و ... معلوم می گردد، فقهای مذاهب اسلامی با نگرشها و بینش های مختلف اعتقادی، سعی بلیغ داشته اند تا فروع فقهی را مستند به آیات قرآن کریم نموده و از این منبع وحی استنباط نمایند و این که برخی بدون تفحص حداقلی، برخی فقهای مذاهب امامیه و ... را متهم به عدم التفات به قرآن کریم در استنباط به احکام می نمایند حرفی باطل و غیر علمی است. مرحوم علامه مظفر می نویسد: بدون شک اولین منبع احکام و مقررات اسلام قرآن است؛ البته هم چنان که بیان شد، آیات قرآن منحصر به احکام و مقررات عملی نیست، در قرآن صدها گونه مسئله طرح شده است که حدود پانصد آیه آن مربوط به احکام می باشد (مظفر، ج ۲، ص ۵۱). در این پژوهش به روش استنباط فقهای مذاهب از قرآن کریم پرداخته و روش آنان تبیین و تحلیل می گردد.

مفاهیم

روش

با دقت در کتاب های لغت مانند لغتنامه دهخدا (ذیل واژه روش) و سایر منابع مرتبط می توان گفت: روش هر گونه ابزار مناسب برای رسیدن به مقصود و مطلوب است و در بیان دیگر به مجموعه راه هایی که انسان برای کشف مجهول اتخاذ و طی می نماید گفته می شود. به بیان مفصل: روش به مجموعه ای از شیوه ها و تدابیری اطلاق می شود که برای شناخت حقیقت و جلوگیری از خطا به کار می رود. به طور دقیق تر، روش به سه مفهوم اشاره دارد: مجموعه ای از راه ها که انسان را در کشف مجهولات و حل مسائل هدایت می کند. مجموعه ای از قواعد که در هنگام بررسی و پژوهش واقعیت ها باید رعایت شود تا فرد از خطا مصون بماند و به حقیقت دست یابد. مجموعه ای از ابزار، وسایل یا تکنیک هایی که انسان را در مسیر حرکت از

مجهولات به سمت معلومات یاری می‌کند. با توجه به تعریفی که از این واژه ارائه شده، اهمیت آن در تمامی علوم، به ویژه در جامعه‌شناسی، بسیار بالاست. زیرا از یک سو، اعتبار داده‌های تحقیق به روشی که در جمع‌آوری آن‌ها به کار رفته وابسته است و از سوی دیگر، اساساً شکل‌گیری دانش انسانی به معنای واقعی، با ظهور و توسعه روش‌ها همراه بوده است.

استنباط

استنباط در لغت یعنی به آب رسیدن چاه کن (قرشی، ج ۷، ص ۱۱) و در اصطلاح استخراج حکم از فحوا و محتوای نصوص (سید مرتضی، ج ۲، ص ۲۶۳) و به تعبیر دیگر استخراج حکم با استفاده از ساختار و چارچوبی روشمند و بیرون کشیدن جنبه‌های دشوار علم از منابع و مصادر مرتبط را گویند (مصطفوی، ج ۱۲، ص ۲۷) بنابراین استنباط ناظر به بعد روش و شیوه‌ای که در چارچوب آن فروع فقهی از اصول، استخراج می‌گردد و نقاط قوت و ضعف دلایل و ... شناسایی و بررسی می‌گردد (کرکی، ج ۳، ص ۴۰)

استاد شهید مطهری علیه السلام از درباره اهمیت استنباط به نقل از ابن سینا می‌نویسد: کلیات اسلامی ثابت و لا یتغیر و محدود است و اما به حوادث و مسائل نامحدود و متغیر، و هر زمانی مقتضیات مخصوص خود و مسائل مخصوص خود را دارد، به همین جهت ضرورت دارد که در هر عصر و زمانی گروهی متخصص و عالم به کلیات اسلامی و عارف به مسائل و پیش‌آمدهای زمان عهده‌دار اجتهاد و استنباط حکم، مسائل جدید از کلیات اسلامی بوده باشند (مطهری، ص ۶۶)

روش استنباط فقهای مذاهب از قرآن

۱. تصریح آیات الاحکام

یکی از روش‌های استنباط از قرآن مجید، تبیین حکم شرعی با صراحت در آیات قرآن که از آن به عنوان آیات الاحکام یاد می‌شود، است. مثلاً آیه شریفه صراحتاً می‌فرماید: باید نماز را اقامه نمود و یا ربا حرام است و

احمد بن حنبل، معتقد است: هرگاه در مسأله‌ای نص قرآنی باشد بر اساس همان فتوا داده می‌شود و هیچ‌کس به مخالف نباید توجه نمود حتی اگر مخالف آن عمل صحابه باشد (افسری، ص ۲۹) و در اختلاف میان رای صحابه آن چه به نص قرآن نزدیک تر است مورد عمل قرار می‌گیرد (همان)

بنابراین در استنباط از این آیات هیچ‌گونه اختلافی وجود ندارد و تمام فقهای مذاهب بر این نظر استوار هستند.

بدیهی است که قرآن همه احکام شرعی را به طور کامل و صریح بیان نمی‌کند. بلکه در مواردی به صورت جزئی به مسأله پرداخته و برخی احکام فرعی آن را نیز بیان نموده است مانند: ابواب جهاد، عقود، ازدواج و طلاق و میراث و در بیشتر موارد آن چه را که تصریح نموده به صورت کلی و عمومی است؛ مانند: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، «وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»، «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» و... و یا این که به طور مستقیم به حکم شرعی و یک فرع فقهی نپرداخته بلکه در قالب یک حکایت و نقل از سیره گذشتگان و مخصوصاً پیامبران الهی حکمی را بیان می‌نماید؛ مانند: «قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَيَّ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حَبِجٍ» روشن است این آیه در مقام بیان واقعه‌ای تاریخی بوده؛ ولی به دلیل نقل قرارداد اجاره حضرت شعیب و موسی (علیه‌السلام) و رد نکردن آن، فقها مشروعیت عقد اجاره را استنباط نموده‌اند.

۲. تصریح به سیره و سنت

در برخی از آیات، قرآن مجید حکم شرعی را بیان نکرده است ولی با یک دستور عام، ارجاع به اخذ حکم شرعی از سنت داده است. «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا؛ آنچه را پیامبر به شما عطا کرد بپذیرید و از آنچه شما را نهی کرد، باز ایستید. (حشر: ۷)» در این آیه نیز مسأله واضح است، یعنی فقهای مذاهب اتفاق نظر دارند که بر اساس این آیه شریفه موظف به اخذ حکم شرعی فروع فقهی از سنت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند. بنابراین فروع این مسائل فقهی باید از سنت گرفته شود.

۳. روش استنباط فقها در امکان تخصیص قرآن با خبر واحد

اصولا قرآن در بردارنده کلیات و خطوط اصلی مسائل و احکام است. لذا برای به دست آوردن جزئیات، شرایط و قیود، به دنبال شرح و تفسیرهایی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده است باید رفت. مثلا آن چه در قرآن درباره نماز آمده، عناوینی است از قبیل «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ»؛ (نماز را به یاد دارید)، «اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ»؛ (از صبر [و استقامت] و نماز، یاری بگیرید)، «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ»؛ (مواظب نمازها باشید)؛ و اما کیفیت انجام آن، شرایط و اجزا و قواطع و موانع آن، مستحبات و مکروهات و مقدمات و ده‌ها فرع دیگر درباره نماز، از آیات به دست نمی‌آید. هر چند فروع و جزئیات محدودی را از آیه:

إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ؛ (مانده: ۶) (هنگامی که برای نماز بر می‌خیزید، صورت و دست‌ها را تا آرنج بشویید؛ و سر و پاها را تا برآمدگی روی پا مسح کنید)

(و مانند آن) استفاده کرده‌اند، ولی واضح است که مسائل بسیار دیگری در وضو و نماز هست که باید با کمک روایات تبیین شود.

بر همین اساس این بحث مطرح شده است که آیا با خبر واحد می‌توان عموم و یا اطلاق قرآن را تخصیص یا تقیید زد؟

آیا قرآن را می‌توان با خبر واحد تخصیص زد یا نه؟ مثلا در قرآن، عمومی هست که دلالت بر یک مسأله دارد ولی خبر واحد یک صورت را استثناء می‌کند آیا خبر واحد این توان را دارد که عموم قرآن را تخصیص زند؟

اتفاق متأخران از فقهای شیعه و اکثر اهل سنت بر امکان تخصیص عام قرآنی به خبر واحد می‌باشد.

اما از متقدمین امامیه، می‌توان برخی را مانند سید مرتضی و از اهل سنت، عیسی بن ابان نام برد که قائل به عدم جواز تخصیص بودند؛ مگر در موردی که در رتبه قبل با دلیل قطعی دیگری تخصیص خورده باشد که در این صورت تخصیص قرآن به خبر واحد جایز است و نیز از اهل سنت در این مسأله قاضی ابوبکر توقف کرده است. شافعی تخصیص قرآن را جایز می‌داند. (افسری، ص ۲۶)

سید مرتضی از علمای امامیه می‌نویسد: **والذی نذهب إليه أن أخبار الأحاد لا يجوز تخصيص العموم بها على كل حال، وقد كان جائزا أن يتعبد الله - تعالى - بذلك (همان، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۸۰)**

۳-۱. اقسام متصور از این مساله

- (الف) تخصیص کتاب بالکتاب که این قسم یقینا جایز است.
- (ب) تخصیص کتاب بالخبر المتواتر که این قسم هم قطعا جایز می‌باشد
- (ج) تخصیص کتاب با خبر محفوف به قرینه که مفید اطمینان و علم باشد و این هم مسلما جایز است.
- (د) تخصیص کتاب با خبر واحد که مجرد از قرینه باشد و این قسم جای بحث است.
- در این قسم روش فقها در استنباط متفاوت است که به شرح ذیل تبیین می‌گردد:

۱. قول به جواز مطلق

دلیل قائلین به جواز

دلیل اول: سنت بر این جاری است که از زمان امام صادق علیه السلام تا به حال اصحاب، با خبر واحد، قرآن را تخصیص می‌زدند.

دلیل دوم: اگر خبر واحد را در مقابل عموم قرآن مخصّص ندانیم لازم می‌آید که حجّیت خبر واحد لغو باشد زیرا در قرآن عموماتی داریم مانند: **(هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا)** اگر به خبر واحد عمل نکنیم بنا بر این شراب و میته هم باید حلال باشد و هکذا محرّمات دیگر که از خبر واحد استفاده می‌شود. همچنین است تمامی عمومات مبیحه ی قرآن مانند: **(وَ الْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ)** البته حرمت میته و یک سری موارد در قرآن هست ولی در محرّماتی که در قرآن نیست و خبر واحد به آن اشاره دارد، باید خبر واحد حجت باشد و الا لازم می‌آید که این محرّمات، حلال باشد و ...

نکته:

احناف (ابوحنیفه و پیروانش، زید بن علی بن حسین، امام یحیی، زهری، نخعی، ابن شبرمه، و موافقین

این گروه)، جواز تخصیص قرآن به خبر واحد را مشروط به عدم تعارض آن با دلیل قوی تر یعنی قرآن، سنت متواتر یا مشهور دانسته‌اند. زیرا آن دلیل قوی تر بیشتر مفید علم است تا خبر واحد. زیرا در خبر واحد شبهه و احتمال خطا، فراموشی، سهو، یا دروغگویی راوی وجود دارد، بنابراین آن چه در آن شبهه باشد، نمی‌تواند با چیزی که در آن شبهه نیست تعارض کند.

مثلا احناف به این حدیث که خبر واحد است و از ابن عباس نقل شده که پیامبر اکرم ﷺ به قسم و شهادت یک نفر حکم صادر نمود عمل نمی‌کنند زیرا آن را در تعارض با آیه ذیل می‌دانند:

وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ وَ دُوْتَنِ از مردانتان را نیز گواه بگیرید و اگر دو مرد نباشند یک مرد و دو زن از گواهان مورد پسند خود گواه بگیرید. (بقره: ۲۸۲).

سایر فقها این شرط را قبول ندارند زیرا: وجود تعارض ظاهری میان عموم ادله کتاب و سنت متواتر یا مشهور با خبر واحد، تخصیص عموم این ادله به خبر جایز است. شرط دیگر آنان این است که راوی خود بر خلاف روایتش عمل نکرده باشد. زیرا عمل وی بر روایت او تقدم دارد. اباضیه نیز همین نظر را دارند. در این قسم جمهور با احناف اختلاف دارند.

۲. قول به عدم جواز مطلقا

دلیل اول: صاحب معالم از فقهای امامیه، این دلیل را نقل می‌کند و آن اینکه قرآن، قطعی السند ولی خبر واحد ظنی السند می‌باشد و چنین چیزی نمی‌تواند قطعی السند را تخصیص بزند. دلیل دوم: دلیل حجیت خبر واحد اجماعی است و اجماع دلیل لبی است و قدر متیقن از آن در جایی است که مقابل آن دلیل قرآنی نباشد و الا خبر واحد از ارزش می‌افتد. دلیل سوم: اگر تخصیص جایز می‌باشد باید نسخ هم جایز باشد و باید بتوان قرآن را نسخ کرد. به تعبیر دیگر، اگر خبر واحد بتواند آیه را تخصیص بزند چه مانعی دارد از اینکه اصل آیه را از کار بیندازد. مثلا در قرآن آمده است: (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ)، این آیه در مورد متعه است و اهل سنت می‌گویند: خبر واحد، این آیه را نسخ کرده است و رسول خدا ﷺ از متعه نهی کرده است.

دلیل چهارم: حدیث امام صادق علیه السلام «ما خالف کتاب الله فهو زخرف» و امثال آن که می‌گوید: آنچه مخالف کتاب الله است را کنار بگذار.

۳. اگر عموم قرآن با یک دلیل قطعی تخصیص خورده باشد با خبر واحد هم تخصیص می‌خورد. زیرا قبلاً، عمومیت آن به هم خورده است و در نتیجه با خبر واحد هم می‌تواند تخصیص بخورد.

۴. توقف در مسأله.

۴. روش استنباط فقها در نسخ آیات قرآن با خبر واحد

در اینکه چند مورد در قرآن مجید از قبیل نسخ قرآن به قرآن است در میان فقها و مفسران اختلاف نظر است؛ بعضی آن چنان دایره را وسیع کرده‌اند که تمام موارد تقیید و تخصیص را جزء آن شمرده‌اند و بعضی به قدری محدود دانسته‌اند که فقط یک مورد یعنی آیه نجوا (مجادله: ۱۳-۱۲) را مصداق نسخ قرآن به قرآن می‌دانند.

۴-۱. عدم امکان نسخ قرآن به خبر واحد

نظر اکثر علمای اسلام، جواز نسخ قرآن به «خبر متواتر» است. علمای شافعی و اکثر اهل ظاهر آن را جایز نمی‌دانند.

شافعی می‌گوید قرآن فقط با قرآن نسخ می‌شود و سنت حتی متواتر هم باشد نمی‌تواند قرآن را نسخ کند (افسری، ص ۲۶ - آمدی، ج ۳، ص ۱۳۸) و اما نسخ قرآن به «خبر واحد»، از نظر شیعه و اهل سنت ممنوع است، زیرا نسخ یک مسأله مهم و نسبتاً نادر است و اگر تحقق پیدا کند، باید به صورت متواتر یا متضافر یا توأم با قرائن قطعی باشد؛ به خلاف تخصیص و تقیید که امر رایجی است. فقط گروهی یک صورت را استثنا کرده و گفته‌اند: نسخ قرآن به خبر واحد در زمان حیات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله جایز می‌باشد. مرحوم علامه حلی در «منتهی» می‌گوید: نسخ دلیل قطعی (خواه قرآن باشد یا سنت متواتره) به وسیله خبر واحد جایز نیست زیرا دلیل قطعی، اقوی است پس هنگام تعارض، عمل به آن متعین است. (افسری، ص ۲۶)

شرط شیخین

در خصوص خبر واحد لازم است مساله مشهور «علی شرط شیخین» تبیین گردد:
خبر صحیح در نزد اهل سنت خبری است که حائز پنج شرط باشد. ابن حجر در بیان این شروط می‌نویسد:

«خبر الآحاد بنقل عدل، تام الضبط، متصل السند، غیر معلل و لاشاذ»؛ (ابن وزیر، ج ۱، ص ۱۰۴) خبر واحدی که توسط افراد عادل نقل گردیده که همگی آنان در ناحیه ی قوه ی حفظشان تمامیت ضبط داشته؛ یعنی در تحمل حدیث و نقل آن در جانب وی قصوری دیده نمی‌شود و قوه ی ضبط و حفظ وی قوی می‌باشد و احادیث را به همان صورتی که شنیده بدون زیادت و کم و کاست به یاد می‌سپارد و به هنگام بیان نیز به همان شکل نقل می‌نماید و علاوه بر آن حدیث نیز متصل السند بوده؛ بدین معنا که: سلسله سند تا از ابتدا تا انتها پیوسته و متصل است و در اصطلاح حدیث معلق و منقطع و معضل و مرسل نمی‌باشد.

و خبر دارای اشکال متنی و سندی مخفی نبوده و شاذ نیز نباشد (به خبر شخص ثقه در صورتی که مخالف با خبر شخص اوثق باشد، شاذ گفته می‌شود).

حال اگر خبر صحیحی را بخاری و مسلم و یا یکی از آنان روایت ننموده باشند؛ اما با این حال از روایان این خبر، بخاری و مسلم و یا یکی از آنان در صحیح خود روایت نموده باشند، چنین خبری صحیح بنابر شرط شیخین و یا یکی از آنان خواهد بود و این همان چیزی است که ابن حجر از آن به «رواتهما» تعبیر نموده است.

بنابراین بر خبر صحیحی که بخاری و مسلم آن را در صحیح خود نقل ننموده اند؛ اما نام تمامی روایان آن در یکی از سلسله اسناد اخبار صحیحین آمده باشد و از آنان بخاری و مسلم در احادیث دیگری در صحیح خود روایت نموده باشند، صحیح بنابر شرط شیخین اطلاق می‌گردد.

مراد روایانی خواهد بود که قبل از بخاری و مسلم می‌زیسته‌اند و بخاری و مسلم در صحیحشان از آنان روایت نموده اند؛ نه روایانی که زمان حیاتشان بعد از آنها و قبل از حاکم نیشابوری بوده، که حاکم از طریق آنان روایت را از روایان بخاری و مسلم نقل می‌نماید.

همچنین بر خبر صحیحی که نام همه ی روایان آن در یکی از سلسله اسناد اخبار صحیح

بخاری آمده باشد؛ اما نام برخی در یکی از سلسله اسناد اخبار صحیح مسلم نیامده باشد، صحیح بنابر شرط بخاری اطلاق می‌گردد.

و همچنین بر خبر صحیحی که در صحیحین و یا یکی از آنان نیامده است اما با این حال تمامی راویان چنین خبری نامشان در یکی از سلسله اسناد صحیح مسلم آمده باشد؛ اما برخی از آنان نامشان در سلسله اسناد بخاری نیامده باشد، صحیح بنابر شرط مسلم اطلاق می‌گردد. مثال: آیه ی مباحله یکی از آیاتی است که بیانگر منزلت والای عترت علیهم‌السلام می‌باشد. خداوند متعال در سوره ی آل عمران می‌فرماید

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا
وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ
عَلَى الْكَاذِبِينَ؛ (آل عمران: ۶۱) هر گاه پس از علمی که (پیرامون حضرت
عیسی علیه‌السلام) به تو رسیده است، به کسانی که با تو به محاجّه و ستیر برخیزند بگو:
بیاید ما فرزندان خود و شما فرزندان خود، ما زنان خود و شما زنان خود و ما
جان خود و شما نیز جان خود را فرا خوانیم. آن گاه مباحله نمایم و لعنت خدا را
برای دروغ گویان قرار دهیم.

پس از نزول این آیه، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به همراه علی، فاطمه و حسنین علیهم السلام برای مباحله در وعده گاه حضور یافتند. بسیاری از دانشمندان اهل تسنن این روایت که مختص به عترت علیهم‌السلام است را ذکر نموده اند. با نگاهی به صحیح بخاری می‌یابیم که وی این منقبت را ذکر نموده؟! اما در صحیح مسلم روایت به شکل مختصری از سعد بن ابی وقاص نقل گردیده است (مسلم نیشابوری، حدیث ۴۴۲)

حاکم نیشابوری در کتاب «المستدرک علی الصحیحین»، این روایت را ذکر نموده و در پایان آن حکم آنرا نیز بیان می‌دارد که چنین روایتی بنابر شرط شیخین صحیح می‌باشد. ذهبی نیز در تعلیقه ی خود چنین حکمی را تأیید می‌کند. متن روایت حاکم نیشابوری بدین صورت است: «أخبرني ۱. جعفر بن محمد بن نصير الخلدی بیغداد ثنا ۲. موسی بن هارون ثنا ۳. قتیبة بن سعید ثنا ۴. حاتم بن إسماعيل بن ۵. بکیر بن مسمار عن ۶. عامر بن سعد عن ۷. أبيه قال: لما نزلت ذهه الآية { ندع أبناءنا و أبناءكم و نساءنا و نساءكم و أنفسنا و أنفسكم } دعا رسول

اللَّهِ عَلِيَا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ فَقَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي . هذا حديث صحيح على شرط الشيخين و لم يخرجاه . تعليق الذهبي في التلخيص: على شرط البخاري و مسلم». (حاكم نيسابوري، حديث ۴۷۱۹)

با توجه به مطالب گفته شده مشخص می‌گردد «قتیبه بن سعید» و «حاتم بن اسماعیل» و «بکیر بن مسمار» و «عامر بن سعد» و «سعد بن ابی وقاص»، جزو رجال بخاری و مسلم در صحیحین بوده‌اند و نام این افراد در سلسله روایات احادیث صحیح بخاری و مسلم آمده است و «جعفر بن محمد بن نصیر خلدی» و «موسی بن هارون»، هر چند بعد از زمان بخاری و مسلم می‌زیسته‌اند؛ اما عدالت و قوه ی ضبط این افراد مورد تأیید بوده و حدیث آنان در رتبه ی صحیح جای دارد.

۵. روش استنباط از ظواهر قرآن

این گونه نیست که همه قرآن از جهت دلالت و افاده معنا، قطعی و یقینی باشد چرا که خود قرآن آیاتش را به محکّمات و متشابهات تقسیم کرده است: «مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ» (۱۹)؛ (بخشی از آن، آیات محکم [صریح و روشن] است؛ که اساس این کتاب می‌باشد؛ [و پیچیدگی آیات دیگر، را بر طرف می‌کند] و بخشی دیگر، متشابه [و پیچیده] است) اما آیات متشابه را می‌توان در پرتو محکّمات تفسیر و تبیین کرد.

مطلب دیگر اینکه محکّمات به دو بخش تقسیم می‌شوند: نصوص که در افاده معنا به حدّی روشن هستند که احتمال خلاف در آن راه ندارد و ظواهر که ظنی الدلالة هستند. عموم علمای اسلام ظواهر را فی الجملة حجّت می‌دانند. گرچه حجّیت خصوص ظواهر قرآن به دلیل ویژگی‌های خاص آن از سوی اخباری‌ها (گروهی از محدّثان امامیه) مورد تفصیل و تفسیر قرار گرفته است. در واقع هیچ مدرکی بر عدم قبوا حجّیت ظواهر قرآن از سوی اخباریون نداریم.

۵-۱. ادله حجّیت ظواهر

حجّیت ظواهر الفاظ به طور کلی از مسلّمات است و نیاز به دلیل ندارد، ولی در عین حال دو دلیل می‌توان بر آن اقامه کرد:

دلیل اول: ارتکاز عقلا

مردم در هنگام گفتگو، به ظواهر سخن یکدیگر اعتماد می کنند و در مکاتبات، اقرارها، استدلال ها، منازعات و اسناد معاملات و... ظواهر سخن هر گوینده ای را به نفع یا ضرر او حجت قرار می دهند و شارع مقدس اسلام نیز در گفتگوی خود با مردم، از طریقه اهل سخن خارج نشده و روش جدیدی ابداع نکرده است، بلکه طریقه آنان را امضا کرده است

دلیل دوم: لزوم نقض غرض

زیرا غرض از وضع الفاظ و قوانین مربوط به حقیقت و مجاز، استعاره، کنایه و...، تفهیم و تفهّم است و با عدم حجیت ظواهر، این غرض تأمین نخواهد شد.

اهل سنت و ظواهر قرآن

اهل سنت بحث حجیت ظواهر قرآن را مسلم گرفته و گفته اند: ظاهر قرآن حجت است مگر آنکه دلیلی بر تأویل، تخصیص یا نسخ آن داشته باشیم مالک در بیان حکم شرعی نص قرآن و ظاهر قرآن که همان عموم است و دلیل قرآن که همان مفهوم مخالف است و مفهوم موافقت قرآن را معتبر می داند (افسری، ص ۲۲)

روش استنباط اخباریون از ظواهر قرآن

در دوران متاخر به فقهای اخباری نسبت داده شده که حجیت ظواهر قرآن را قبول ندارند و استناد به قرآن و استنباط احکام از آن را نادرست می شمردند؛ این نسبت اساساً نادرست است؛ زیرا حتی یک نفر از فقهای یاد شده نه در گذشته و نه حال، چنین نظری نداشته و هیچ اثری از چنین مبنایی در مبانی فقهی و استدلال آنان به چشم نمی خورد بلکه عکس آن دیده می شود. آری، شاید در سخن بعضی از آنان که در صدد بیان رفعت مقام اهل بیت عصمت علیهم السلام بوده اند و خواسته اند موضع والای آنان را درباره قرآن کریم بیان کنند، تعابیری به چشم بخورد که ظاهرش چنین تصویری را ایجاد کند، ولی نباید به ظاهر تعبیرات بسنده کرد، بلکه باید آن را به معنایی صحیح و قابل توجیه تلقی نمود.

محمدامین استرآبادی از مشاهیر امامیه می‌گوید: به نظر من دیدگاه اخباری‌های پیشین درباره حجیت ظواهر قرآن، دیدگاهی صحیح است؛ زیرا بر این باورند که از طرف خداوند، بر آنچه امت پیامبر ﷺ تا روز رستاخیز نیاز دارند (حتی اموری از قبیل دیه یک خراش کوچک) دلیل قطعی آورده شده و حجم بزرگی از احکام که در احادیث پیامبر رسیده یا اموری از قبیل نسخ، تقیید، تخصیص و تاویل که به قرآن و سنت مربوط می‌شود، همه و همه در گنجینه معارف خاندان پاک پیامبر ﷺ به ودیعت نهاده شده است.

آیات قرآن (در اکثر موارد) و احادیث پیامبر، به گونه‌ای مجمل است که مردم عادی از آن بی‌خبرند، از طرف دیگر ما برای به دست آوردن احکام شرعی نظری (یعنی احکامی که اجتهاد و استنباط آنها ضروری است) اعم از اصلی و فرعی، راهی جز احادیث ائمه علیهم‌السلام نداریم و تا زمانی که احکام قابل اجتهاد از طریق اهل بیت علیهم‌السلام به ما نرسیده باشد، نسبت به استنباط آن احکام از کتاب و سنت، مجاز نیستیم؛ بلکه باید در این گونه موارد توقف نمود و احتیاط ورزید. (استرآبادی، ص ۱۰۴)

دلیل دیگر حدیث ثقلین است که نزد شیعه و سنی متواتر است؛ معنای حدیث مذکور این است که باید به کلام ائمه علیهم‌السلام تمسک جست تا مصداق حدیث ثقلین تحقق یابد و سر مطلب در این است که هیچ راهی برای فهم مقصود خداوند در قرآن (یعنی مراد حقیقی خداوند که تنها به دست آوردن آن بعد از جست و جو و یاس از وجود قراین صارفه (از قبیل تخصیص یا تقیید یا مجاز) ممکن است، نه آنچه که به مجرد اطلاع داشتن از وضع، از ظاهر لفظ فهمیده می‌شود. از این رو پرواضح است که در نصوص شرعی نباید در تمسک به ظاهر پرکاربرد، شتاب کرد، بلکه باید به جست و جوی کامل دست زد تا مراد حقیقی و راستین خداوند دانسته شود.) جز از طریق اهل بیت وجود ندارد؛ زیرا تنها اینان نسبت به ناسخ و منسوخ آیات، اطلاق و تقیید و مؤول و غیر مؤول آن شناخت دارند و خداوند علم مربوط به این امور را تنها به پیامبر و اهل بیت اختصاص داده است (حر عاملی، ص ۲۵۴) شیخ حر عاملی در این خصوص می‌نویسد: آیات محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، عام و خاص و... قرآن را جز ائمه، کسی نمی‌داند و برای دانستن آنها باید به در خانه اهل بیت رفت، همچنین، تفسیر و تاویل آیات و

ظاهر و باطن آنها را فقط اینان می‌دانند و قرآن را چنان که نازل شده، تنها ایشان می‌شناسند. مردم در این موضوع با آنان مشترک نیستند. خداوند که گاه در الفاظ قرآن اجمال و ابهام به کار برده، تنها خواسته تا بدین وسیله مردم برای تفسیر آنها به امام رجوع کننده؛ قرآن، کتاب صامت خداوند و امام، کتاب ناطق اوست. هیچ آیه جز با بیان و تفسیر امام حجت نخواهد بود، تنها ائمه علیهم‌السلام وارثان علم قرآن‌اند و واژه‌ها و مفاهیم آن را می‌شناسند و چون معانی آیات قرآن احتمال بردار است، هر صاحب حق و باطلی برای اثبات مدعای خویش بدان استدلال می‌کند، ولی قرآن را تنها مخاطبان آن می‌شناسند و بس (حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ص ۱۹۲-۱۶۳)

ظاهر کلام شیخ حر عاملی، با ظاهر عنوانی که مرحوم کلینی رحمته‌الله در کافی از آن استفاده کرده یکی است. وی در کتاب الحجج از کتاب کافی بابی گشوده با این عنوان: کسی قرآن را به طور کامل جمع نکرده و به ظاهر و باطنش آگاهی کامل نیافته است مگر ائمه اهل بیت علیهم‌السلام که آگاهی کامل نسبت به محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ و عام و خاص، در گنجینه دانش آنان است؛ از جد بزرگوارشان پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به ارث برده‌اند.

۶. استنباط از آیات متشابه

در بحث استنباط از آیات متشابه دو نظریه وجود دارد:

اول: فقط آیات محکم به کار استنباط احکام می‌آید. از ابن عباس نقل است که محکومات قرآن عبارت است از: ناسخ، حلال، حرام، حدود، فرایض و به طور کلی آنچه که هم متعلق ایمان است و هم متعلق عمل، و متشابه عبارت است از: منسوخ، مقدم، مؤخر، امثال، اقسام و آنچه به طور کلی مورد ایمان قرار می‌گیرد ولی مورد عمل واقع نمی‌شود. از مجاهد نیز نقل است که محکومات آیاتی است که در آن‌ها حلال و حرام آمده است و به جز آن‌ها متشابه است. (افسری، ص ۵۰)

برابر چنین نظریه ای، وجود محکم و متشابه در قرآن توصیه ی خاصی را برای استنباط احکام از قرآن باعث نمی‌شود؛ چرا که همه آیات متکفل بیان احکام از محکومات هستند. بنابراین هر کجا در فهم آیه ای به خاطر ندانستن تأویل آن با تزلزل روبه رو شویم، همین خود دلیل است که آیه به کار استنباط احکام نمی‌آید.

شاهد قرآنی که ظاهراً باعث اعتقاد به این رأی گشته این است که در آیه محکم و متشابه تبعیت از متشابه قرآن مورد سرزنش قرار گرفته است. اگر تبعیت همان عمل کردنی باشد که احکام شرع به آن تعلق می‌گیرد، بنابراین از عمل کردن به متشابه منع شده است و از آن جا که اساساً قرآن برای هدایت و عمل کردن نازل شده است، پس عمل نکردن به متشابه باید از آن رو باشد که اصلاً مفاد آن از قبیل اموری که به عمل تعلق می‌گیرد نباشد؛ یعنی از قبیل امور اعتقادی باشد و به قرینه‌ی تقابل، محکّمات باید از اموری باشد که به آن عمل می‌شود؛ یعنی اموری که به فعل مکلف تعلق می‌گیرد و این امور چیزی جز احکام شرع که موضوع فقه است نخواهد بود.

دوم: گرچه از تبعیت متشابه‌ی در آیه‌ی شریفه منع شده است، اما این منع معلل است به پیجویی فتنه و تأویل متشابه که دانش اهل زیغ به آن نمی‌رسد. چنین منعی خود دلیل یا لااقل مشعر است بر این که متشابه در صورتی که ملاک پیجویی فتنه و تأویل در آن نباشد قابل تبعیت است، ثانیاً: تبعیت اعم از عمل کردن به یک حکم شرعی است. باور داشتن یک مجموعه که شامل الزامات فقهی نیز می‌تواند باشد نیز تبعیت است اعم از عمل کردن به یک حکم شرعی است. باور داشتن یک مجموعه که شامل الزامات فقهی نیز می‌تواند باشد نیز تبعیت است، ثالثاً: برخی از آیات قرآنی که مستقیماً مفاد باید و نباید شرعی ندارد ممکن است در طریق استنباط احکام شرع قرار گیرد. در همین تحقیق ضمن بررسی تاریخی تمسک به قرآن در مقام استنباط احکام دیدیم که برخی از فقها چگونه از قصه‌های قرآنی استناد فقهی کرده‌اند.

بنابراین دلیلی وجود ندارد که آیات متشابه را از مقام استنباط احکام برکنار بدانیم. به نظر می‌رسد درس و هدایتی که از آیه‌ی شریفه می‌آموزیم این است که در فهم قرآن کریم اولاً: باید توجه داشت که قرآن شامل محکم و متشابه است، ثانیاً: از متشابه قرآن، با عنایت به دو نکته، می‌توان بهره برد: یکی، مرجعیت محکّمات برای آن‌ها وصف «ام الکتاب» دارند و دیگری، توجه به این که تأویل متشابه را نمی‌توان از پیش خود و احیاناً بر اساس دانش‌های محدود و گرایش‌های گوناگون خود به دست آورد. در مورد علم به تأویل متشابه و این که آیا مختص خداوند متعال است یا کسانی دیگری هم می‌توانند به چنین دانشی دست یابند، از دیرباز مباحثی درگرفته است

در این باره روایاتی نیز در جوامع روایی شیعه و سنی وجود دارد. حتی اگر او را هم برای استتیاف بدانیم، باز هم چنان چه دلیل دیگری بر دانش کسانی در طول دانش خداوند سبحان برگرفته به نحو مخصوصی از دانش او، بر تأویل متشابه دلالت کند آیه شریفه مانع از آن نیست. ظاهراً در اشاره به آیه شریفه در روایتی با سند صحیح از امام صادق علیه السلام چنین آمده است: راسخون در علم ما هستیم و ما تأویل آن را می‌دانیم. (صدوق، ج ۲، ص ۶۴۹)

در روایتی دیگر که البته در اعتبار سند همانند روایت پیش نیست، با تفصیل بیشتری آمده است: امام باقر یا امام صادق علیه السلام درباره ی جمله « وَ مَا يَعْلَمُ ... » در قرآن کریم فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخ در علم است. خداوند متعال تأویل و تنزیل هر آنچه را به او وحی کرد به وی آموخت. چیزی را بر او نازل نمی‌کرد مگر تأویل آن را هم می‌آموخت. جانشینان آن حضرت [ائمه ی معصومین علیهم السلام] نیز تأویل همه قرآن را می‌دانند. خداوند درباره ی کسانی که تأویل قرآن را نمی‌دانند، هنگامی که دانای به تأویل از سر آگاهی و دانش برای آن‌ها می‌گوید، فرموده است: « يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا » قرآن خاص و عام، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ دارد و راسخون در علم آن را می‌دانند. روایات دیگری نیز در این باره در جوامع روایی شیعه یافت می‌شود. (برازش، ج ۲، ص ۴۶۴)

در مجموع، آنچه از آیه شریفه و روایات فوق الذکر، با عنایت به مطالب پیش به دست می‌آوریم این است که قرآن در مقام استنباط، گرچه ظواهر الفاظ آن برای ما حجت است، اما برای فهم و برداشت از آن لازم است به گفته‌های رهبران منصوص الهی قرآن یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام توجه کامل داشته باشیم. در حقیقت پیش از این‌ها نیز گفته‌های خود قرآن در محکمت قرآن که « ام الكتاب » نامیده شده‌اند ما را در فهم مجموعه محکمت و متشابهات راهنما هستند.

نتیجه

با امعان نظر در نظرات فقهای امامیه و سایر مذاهب اسلامی این مهم به وضوح روشن می‌گردد

که تمامی فقهای اسلامی جایگاه ویژه‌ای در استنباط فروع فقهی از قرآن کریم دارند و با توجه به اتخاذ روش و شیوه خاص یا مشترک، معلوم می‌گردد هیچ فقیهی را نمی‌توان یافت که فقه را بی‌نیاز از قرآن دانسته باشد و فروع فقهی را بدون التفات به آیات قرآن کریم استنباط و استخراج نماید حال یا به طور مستقیم این استنباز محقق شده است و یا با روشهای مختلفی که در این پژوهش هرست و تحلیل گردید. بنابراین تمام فقهای اسلامی با داشتن روش‌های مشترک و یا اختصاصی به استنباط از قرآن کریم پرداخته‌اند.

کتابنامه

- آمدی، علی بن محمد، الاحکام فی اصول الاحکام، دمشق، المکتب الاسلامی، ۱۴۰۲ق
ابن ادريس، محمد، موسوعه ابن ادريس حلی، قم، دلیل ما، ۱۳۸۶
ابن وزیر، محمد بن ابراهیم، توضیح الافکار لمعانی تنقیح الانظار، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق
استرآبادی، محمد امین، الفوائد المدنیه، قم، نشر اسلامی، ۱۴۲۶ق
افسری، سالم، اسباب اختلاف در فقه اسلامی، تهران، آراس، ۱۳۹۱
برازش، محمد، تفسیر اهل بیت علیهم السلام، تهران، امیر کبیر، ۱۳۹۴
حاکم نيسابوری، محمد، المستدرک، بیروت، المکتبة العصرية، ۱۴۲۰ق
حر العاملی، حسن، الفوائد الطوسیة، قم، اسماعیلیان، اول، ۱۴۰۳ق
سید مرتضی (علم الهدی)، الذریعه، الی اصول الشریعه، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۶
_____، رسائل الشریف المرتضی، قم، دارالمرتضی، چاپ اول، ۱۴۰۵ق
صدوق، محمد، کمال الدین و تمام النعمه، تهران، اسلامیة، ۱۳۶۳
فاضل تونی، عبدالله، الوافیة فی الاصول، اسلامی، قم، ۱۴۱۵ق
قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، اسلامیة، ۱۴۱۲ق
کرکی، علی، رسائل، قم، اسماعیلیان، ۱۴۰۹ق
مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، تهران، دفتر نشر فرهنگ، اول، ۱۴۰۲ق
مطهری: مرتضی، روحانیت، قم، انتشارات دفتر تبلیغات، چاپ اول، ۱۳۶۵،
مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، نجف، دارالنعمان، ۱۳۸۶،
نيسابوری، مسلم بن حجاج، الصحيح، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق

